



تلقیح مصنوعی

پدیدآورنده (ها) : حرم پناهی، محسن

فقه و اصول :: نشریه فقه اهل بیت :: تابستان ۱۳۷۶ - شماره ۱۰ (ISC)

صفحات : از ۱۴۷ تا ۱۶۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/310402>

دانلود شده توسط : مصطفی رستمی

تاریخ دانلود : ۱۴۰۱/۰۹/۲۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانين و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- تلقیح مصنوعی از دیدگاه اخلاق و حقوق کیفری
- باروری مصنوعی از دیدگاه حقوق اسلام
- تلقیح مصنوعی
- تلقیح مصنوعی و وضعیت نسب مولود حاصل از آن در تاملات اندیشمندان فقه و حقوق
- ارث کودک ناشی از تلقیح مصنوعی
- «تلقیح مصنوعی» از منظر فقه و حقوق
- وضعیت فقهی و حقوقی استفاده از رحم جایگزین
- چالش‌های فقهی، حقوقی و اخلاقی تلقیح مصنوعی و رویارویی با حق باروری زوجین نابارور
- درنگی در حکم فقهی تلقیح مصنوعی اسپرم شوهر متوفی به زن
- باروری های پژوهشی و بررسی مبانی فقهی و حقوقی آن با تأکید بر ضرورت تامین مصالح شریعت
- تبیین قانون و آیین نامه نحوه اهدای جنبین به زوجین نابارور و بررسی خلاهای قانونگذاری آن
- تلقیح مصنوعی از دیدگاه فقه اهل بیت علیه السلام

عنوان‌های مشابه

- شرط وجود وارث در وراثت حمل ناشی از تلقیح مصنوعی
- تحلیل فقهی و حقوقی آثار تلقیح مصنوعی به وسیله اجاره رحم
- تلقیح مصنوعی از منظر فقهای اهل سنت
- بررسی فقهی و حقوقی تلقیح مصنوعی و وضع حقوقی اطفال ناشی از این تلقیح با اسperm مرد بیگانه
- بازخوانی ضوابط شرعی نسب در تلقیح مصنوعی با هدف شناسایی احکام اطفال سه والدی
- تابعیت اطفال متولد از تلقیح مصنوعی
- ارث کودک ناشی از تلقیح مصنوعی
- تلقیح مصنوعی در گاو
- تلقیح مصنوعی در حیوانات اهلی
- همسان انگاری فرزند حاصل از تلقیح مصنوعی با فرزند طبیعی در احکام فقهی (بررسی فقهی احکام فرزند حاصل از تلقیح)

تلقیح مصنوعی

حسن حرم پناهی

نه قسم یادشده ، مربوط به یک نوع از تلقیح است و نوع دیگر آن نیز خوددارای صورت های متفاوتی است :

صورت اول:

گرفتن نطفه زن و شوهر و قراردادن آن در رحم همان زن یا همسر دیگر آن مرد و یا در رحم کنیز او . دلیلی بر حرمت هیچ یک از فرض های این صورت نداریم ولذا باشک در حرمت آنها ، اصل برائت جاری می شود . البته تنها در مورد خود این فروض ، برائت جاری می شود . ولی گاهی این عمل بجهت حرمت مقدمات آن حرام می شود .

مثل اینکه شخصی که عمل کشت را انجام می دهد ، مرد نامحرم یا زنی باشد که نگاه و لمس بر او حرام باشد و امثال آن . این ادعای که از سه روایت اولی که قبلاً گذشت ، استفاده می شود که کاشتن نطفه زن در رحم زنی دیگر حتی اگر زن دوم بر مرد صاحب نطفه حلال باشد ، حرام است ، پذیرفتنی نیست ؟ زیرا همانطور که قبلاً

فقه اهلیت/ ۱۰

گفته شد ، موضوع این روایات قراردادن نطفه مرد است در رحم زنی که بر او حرام است و شامل قرار دادن آن در رحم زنی که بر مرد حلال است ، نمی باشد . لذا فرض های یاد شده از موضوع این روایات خارج است . حدیث ابن سیابه نیز شامل این صورت نمی شود ، چون موضوع آن نکاح و شک در وقوع ازدواج پس از عزل وکیل « و » قبل از اعلام [عزل به وکیل] است و حال آنکه در این صورت ، در وقوع عقد ازدواج شک نیست بلکه شک در این است که آیا تلقیح نطفه ای که در خارج از رحم ترکیب شده و کاشتن آن در رحم جایز است یا خیر .

صورت دوم:

گرفتن نطفه از مرد و زنی نامحرم و کاشتن آن در رحم زنی محروم یا نامحرم یا در رحم همان زن و یا در رحم حیوان . شایسته است در این مقام از دو مطلب بحث شود : یکی از مورد گرفتن نطفه زن و مرد و آمیختن و آماده کردن آنها برای کاشتن در رحم ؛ و دیگری در مورد کاشتن آنها در رحم .

مطلوب اول: شک نیست که چنین کاری جایز است چون در زمرة عناوین محرم نیست و هیچ یک از ادله مانعه پیشین شامل این مورد نمی شوند ؟ البته حرمت این عمل به خاطر گرفتن نطفه از راه استمناء یا به خاطر اینکه مستلزم تماس و نگاه حرام است ، از محل بحث ما خارج است ، هم چنین - همان گونه که گذشت - موضوع روایاتی که بر حرمت دلالت می کند نیز از محل بحث خارج است ، و اما ادعای اینکه عبارت « فی غیر موضعها » از روایت اسحاق ، عام است و رحم مصنوعی را نیز شامل می شود ، پذیرفته نیست ، چون این عبارت به موضع متعارف یعنی رحم منصرف است ، در غیر این صورت ، باید عزل نمودن از زوجه شرعی ، حتی با اذن وی ، نیز حرام باشد .

٢ / تأثير مصنوعي «»

مطلب دوم: کاشتن دو نطفه ترکیب شده زن و مرد در رحم با تمام فرض‌های آن . برخی گفته‌اند : بر فرض که ساختن نطفه بچه از دو آب حرام ، ممنوع باشد ، ولی حفظ آن پس از قرار گرفتن در رحم ، اگر واجب نباشد ، دست کم جایز است - همانطور که حفظ آن در غیر رحم نیز چنین حکمی دارد - و به همین دلیل است که بر زن زناکار حرام است که جنین به وجود آمده از راه حرام را سقط کند ، چون روایاتی که بر حرمت دلالت دارد ، چنین فرض را شامل نمی شود و در مورد آن باید به اصل برائت رجوع کرد .

در جواب این سخن می‌گوئیم: ما دلیلی بر حرمت ساختن نطفه بچه از دو آب حرام نداریم، زیرا موضوع روایات مربور فقط کاشت نطفه است و تنها فرض دوم یعنی کاشتن نطفه را در رحمی که آن رحم بر صاحب آب حرام است شامل می‌شوند، چون در این روایات مباشرت [در انتقال نطفه] شرط نشده است و خبر این سیتابه نیز بر حرمت این فرض دلالت می‌کند چون بر طبق این روایت، در جایی که وقوع نکاح مورد تردید باشد، احتیاط، واجب است، لذا به طریق اولی چنین فرضی را که قطعاً نکاحی صورت نگرفته است شامل می‌شود.

البته جایز بودن این فرض‌ها ، درجایی است که صاحب آب مشخص باشد و
اولاً این فرض‌ها نیز به همان دلیل که در فرض سابق گفته شد ، حرام می‌باشد . برخی
گفته‌اند دلیل حرمت این فرض‌ها در صورت مشخص نبودن صاحب آب ، همان
دلیل حرمت زنا یعنی اشتباه در نسب هاست ؛ ولی اشکال این سخن پیش تر
گفته شد .

صورة سوم:

گرفتن نطفه از انسان و ترکیب آن با نطفه حیوانی، و کاشتن آن در رحم زنی

نفعه اهل بیت ۱۰ »»»»»»»»»»

نامحرم یا محروم یا در رحم حیوان . گفته‌اند که در اینجا نیز دلیلی بر حرمت ساختن نطفه وجود ندارد ، و اخباری که از کاشتن نطفه نهی می‌کنند فرض‌های صورت سوم را شامل نمی‌شود ، زیرا این روایات مختص به موردی است که نطفه از دو انسان گرفته شده و در رحم انسان قرار داده شود ؟ و بر فرض که بتوانیم خصوصیت این مورد را الغاء کنیم ، الغاء خصوصیت ، از کاشتن نطفه ممکن است نه از ساختن نطفه در خارج . این گفته نیز مورد اشکال است زیرا اخبار ، بر حرمت فرض دوم دلالت می‌کند و دلیل احتیاط نیز این فرض را شامل می‌شود . با این مطالب ، حکم عکس این صورت یعنی گرفتن نطفه زن و آمیختن آن با منی حیوان و کاشتن آن در رحم زنی دیگر یا در رحم حیوانی ، نیز دانسته شد ؛ زیرا دلیلی بر حرمت این صورت و عکس آن وجود ندارد و لذا باید به اصل برائت رجوع نمود .

صورت چهارم :

گرفتن آب مرد و ترکیب کردن آن با ماده‌ای گیاهی به جای نطفه زن و کاشتن آن در رحم انسان یا حیوان . برخی گفته‌اند که در چنین صورتی نه ساختن نطفه حرام است و نه کاشتن آن ؛ اما دلیلی که قبلًا برای حرمت فرض این که صاحب رحم با صاحب منی نامحرم باشد ، ذکر شد ، این صورت را نیز شامل می‌شود .

صورت پنجم :

گرفتن هر دو آب از دو حیوان یا از دو گیاه و یا یکی از حیوان و دیگری از گیاه ، و کاشتن آن در رحم انسان یا حیوان . با توجه به مطالعی که پیش از این گفته شد ، در چنین فرض‌هایی اصل برائت جاری می‌شود چون دلیلی بر حرمت آنها نداریم .

در این قسمت یکی از روش‌های تولید مثل را به دلیل مناسبی که با بحث ما

٢- تلقيح مصنوعى

دارد ، یادآور می شویم ، هر چند که از انواع تلقیح مصنوعی شمرده نمی شود ؛ و آن عبارت است از ترکیب آب مرد با آب همسرش یا آب زنی بیگانه و یا حیوان یا گیاه و یا دیگر صورتهای که در نوع دوم گفته شد ، و پرورش آن در رحمی مصنوعی تا رسیدن به مرحله نوزادی . دلیلی بر حرمت این فرضها در دست نیست زیرا نه روایات تحریمی شامل آنها می شود و نه روایاتی که بر احتیاط دلالت می کند ، زیرا دسته اول مربوط به مواردی است که مردی نطفه خود را در رحمی که بر او حرام است ، قرار دهد ؛ حال آنکه در این فرضها ، نطفه در رحم انسان قرار نمی گیرد ؛ و دسته دوم نیز به « موضعی که از آن فرزند پیدا می شود » مربوط است . مگر اینکه گفته شود : روایات دسته اول پیدایش فرزند را از نطفه ای که از طریق شرعی مثل عقد نکاح حلال نشده باشد ممنوع می کند و محلی که فرزند در آن پیدا می شود ، در این حکم دخالتی ندارد ؛ و شاید علت اینکه روایات مذکور مقید شده به سبب شرعی تولید فرزند (مثل عقد نکاح) و نسبت به محل تولید فرزند تقیدی ندارد ، این باشد که در آن زمان پیدایش فرزند در محلی جز رحم انسان ممکن نبوده است .

حال که انواع و اقسام روشهای تولید فرزند با کمک وسایل مصنوعی دانسته شد ، نوبت به بحث از احکام چنین طفلی می رسد و باید دید که آیا وی همان احکام فرزندی را که از راه آمیزش پیدا شده دارد یا خیر ؟ در ذیل ، انواع یاد شده را مورد

بحث قرار می رسم :

نوع اول: که عبارت بود از تلقیح هر دو نطفه یا یکی از آنها در رحم ، در این مورد باید از دو جهت بحث کرد ، یکی از جهت ملحق شدن آن به صاحب منی و دیگری از جهت ملحق شدن آن به زن صاحب نطفه . شکی نیست که اگر آن زن ، بر صاحب نطفه حلال بوده ، فرزند به صاحب نطفه ملحق می شود ، زیرا از لحاظ لغوی و عرفی ، به کسی که از نطفة مرد متولد شده ، « فرزند » او گفته می شود حتی

اگر از راه آمیزش نباشد . صحیح محمد بن مسلم نیز بر این مطلب دلالت می کند :

سمعت أبا جعفر وأبا عبد الله عليهم السلام يقولان : بینا الحسن بن علي عليهم السلام في مجلس علي أمير المؤمنين عليهم السلام إذ أقبل قوم فقالوا : يا أبا محمد أردنا أمير المؤمنين عليهم السلام . قال : وما حاجتكم ؟ قالوا : أردنا أن نسألة عن مسألة . قال : وما هي تخبرونا بها . قالوا : امرأة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت فوقعت على جارية بكر فساحتها فألفت فيها فحملت ، فما تقول ؟ فقال الحسن عليهم السلام إنه يعمد إلى المرأة فيؤخذ منها مهر الجارية البكر في أول وهلة لأنَّ الولد لا يخرج منها حتى تشق فتذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لأنَّها محصنة ويترقب بالجارية حتى تضع ما في بطتها ويرد إلى أبيه صاحب النطفة ثم يجلد الجارية الحد ...

هنگامی که حسن بن علی عليهم السلام در مجلس امیر المؤمنین عليهم السلام بود، عده‌ای پیش او آمده و گفتند: یا امیر مؤمنان کار داریم . او گفت: کارتان چیست؟ گفتند: می خواهیم مسئله‌ای بپرسیم . گفت: سؤال خود را بگویید . گفتند: چه می گویید در مورد زنی که پس از آمیزش با شوهرش با کنیزی باکره مساحته نمود و با انتقال نطفه مرد، کینز حامله شد . حسن عليهم السلام فرمود: ابتدا باید سراغ زن رفت و مهر کینز باکره را از او گرفت، زیرا هنگام زایمان حتماً بکارت او از بین می رود . و سپس باید آن زن را به خاطر شوهر داشتن، رجم نموده و منتظر شد تا کینز فرزند خود را بدینیا آورد . فرزند به پدرش داده می شود و جاریه حد مساحته را متحمل می شود ... روایت اسحاق بن عمار از امام صادق عليهم السلام نیز در دلالت، نزدیک به این روایت است .

از اینجا معلوم می شود که در صورت حرام بودن زن بر مرد صاحب نطفه ، فرزند ، هم حقیقتاً و هم عرفآ به مرد ملحق می شود ، دو روایت یاد شده بر این مطلب دلالت دارند چون مربوط به فرضی هستند که کینز بر مرد حرام است .

٢ / تلقيح مصنوعى

البته اگر احتمال داشته باشد که فرزند به شوهر زن ملحق شود و به همین جهت انتساب فرزند به صاحب منی ، مورد تردید باشد ، فرزند به شوهر ملحق می شود نه به صاحب نطفه ، دلیل این امر قاعدة فراش است که روایات منقول از طرق شیعه و اهل سنت بر اعتیار و حجیقت آن دلالت دارد :

روايات شيعه

۱. در پیهار از حضرت امیر ظلیله روایت شده است:

رسول الله ﷺ إذ قال: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»

حضرت امیر علیه در جواب معاویه فرمود: و اما اینکه گفتی: من زیاد را فرزند پدرش ندانستم، من فرزندی او را انکار نکردم؛ بلکه رسول الله ﷺ با این فرمایش خود: «فرزند از آن فراش است و برای زناکار سنگ است»؛ فرزندی او را از کار کشید.

و نیز در همان کتاب آمده است:

«إنه كتب الحسن عليه السلام في جواب زياد لما كتب زياد إليه «من زياد بن أبي سفيان إلى حسن بن فاطمة عليها السلام» - ي يريد بذلك إهانته عليه السلام : من حسن بن فاطمة بنت رسول الله عليه السلام إلى زياد بن سميه ، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : «الولد للفراش وللعاهر الحجر» .

زیاد در نامه‌ای به امام حسن عسکری نوشته بود: «از زیاد فرزند ابوسفیان به حسن فرزند فاطمه - و مقصود وی [از اینکه آن حضرت را «فرزند فاطمه» خطاب کرده بود] اهانت به ایشان بسود - امام حسن عسکری در جواب وی نوشت: از حسن فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا به زیاد فرزند سمیه، پیامبر

فقه اهل بیت / ۱۰

خدا ﷺ فرمود: «فرزند از آن فراش است و برای زناکار سنگ است»
[کنایه از اینکه زناکار بهره‌ای از ارث ندارد].

۲. در وسائل با سندی که به حسن صیقل متنه می‌شود از حضرت صادق روایت می‌کند:

«سمعته يقول، وسئل عن رجل اشتري جارية ثم وقع عليها قبل أن يستبرا رحمها، قال: بش ما صنع، يستغفر الله ولا يعود. قلت: فإنه باعها من آخر ولم يستبرا رحمها ثم باعها الثاني من رجل آخر ولم يستبرا رحمها فاستبان حملها عند الثالث. فقال أبو عبدالله علیه السلام: «الولد للفراش وللعاهر الحجر».^۱

از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که کنیزی خریده بود و قبل از استبرا^۲ با او آمیزش کرده بود، سؤال شد. در جواب این سؤال، حضرت فرمود: کار بدی کرده است؛ باید از خداوند آمرزش طلب و دیگر این کار را تکرار نکند. گفتم: آن مرد، کنیز را قبل از تھصول اطمینان از باردار نبودن (استبراء) به کسی دیگر فروخت و وی نیز قبل از اینکه مطمئن شود باردار نیست، آن را به دیگری فروخت و در نزد خریدار سوم معلوم شد که کنیز حامله است.

حضرت علیه السلام فرمود: «فرزند از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نیست».

۳. و نیز با سندی دیگر از حسن صیقل روایت می‌کند:

«قال: سأّلت أبا عبد الله علیه السلام و ذكر مثله إلّا آنه قال: قال أبو عبد الله علیه السلام الولد للذى

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب نکاح العید، باب ۵۸، ص ۵۶۸، ح ۲.

۲. استبراء به معنی خودداری از آمیزش با زن تا قبل از حیض شدن است. اگر زن حیض شود، مرد مطمئن می‌شود که از شوهر سابق باردار نیست.

٢ / نافع مصنوعی

عنه الجارية وليس بغير لقول رسول الله ﷺ : «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^١.

حسن صیقل می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم . . . و بقیه روایت‌مانند قبلی است با این تفاوت که حضرت علیه السلام در جواب می‌فرماید: «فرزند از آن کسی است که کنیز در نزد اوست - و باید بر این امر صبر کند - چون حضرت رسول علیه السلام فرموده است: فرزند از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نیست.

۴. سعید اعرج از حضرت صادق ظلیله روایت می‌کند:

سألته عن رجلين وقعا على جارية في طهر واحد، لمن يكون الولد؟ قال: للذى عندك؛ لقول رسول الله ﷺ: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^٢.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم: دو مرد با کنیزی در یک دوره ماهانه قبل از عادت، آمیزش نمودند، فرزند از آن کدامیک از آنهاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: از آن کسی است که کنیز نزد اوست؛ چون پیامبر خدا علیه السلام فرمود: فرزند از آن ...

^۵. و نیز با سند خود از علی بن جعفر از برادرش [امام صادق علیه السلام] روایت

کندی، میر

«سأله عن رجل وطئ جارية فباعها قبل أن تحيض فوطأها الذي اشتراها في ذلك الطهر، فولدت له، لمن الولد؟ قال: للذى هي عنده، فليصبر لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الولد للغراش وللعاهر الحجر»^٣.

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی با کنیزی آمیزش کرده و قبیل از اینکه

وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٥٦٨.

۵۶۸ . همان، ج ۴، ص

۳. همان، ج ۷، ص ۵۶۹.

فقه اهلیت ۱۰

حایض شود آنرا فروخت و خریدار در همان حالت پاکی قبل از حیض با او آمیزش کرد؛ پس از مدتی زن فرزندی آورد. فرزند از آن کیست؟ فرمود: از آن کسی است که کنیز در نزد اوست - و باید بر این امر صبر کند - به دلیل این فرمایش رسول خدا ﷺ: فرزند از آن ...

۶. و نیز حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«ایما رجل وقع علی ولیده قوم حراماً ثم اشتراها فادعی ولدها فإنه لا يورث منه، فإنَّ رسول الله ﷺ قال: الولد للفراش وللعاهر العجر ولا يورث ولد الزنا إلا رجل يدعى ابن ولidته»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بطور نامشروع با کنیز دیگران آمیزش کند، سپس آنرا بخرد و [پس از اینکه کنیز فرزندی آورد] ادعا کند که فرزند از آن اوست، آن فرزند از او ارث نمی‌برد، چون پیامبر خدا ﷺ فرمود: «فرزند از آن فراش است و برای زنگار بهره‌ای نیست، و ولد زنا فقط از مردی ارث می‌برد که ادعا کند مادرش در خانه او بوده است.»

«وسائل روایات متعددی شبیه این روایت و با سندهای متفاوت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

روایات اهل سنت

در صحیح بخاری و مسلم از عایشه روایت شده است که:

قالت: كان عتبة بن أبي وقاص عهد إلى أخيه سعد بن أبي وقاص أن إبن وليدة زمعة مني؛ فأقبضه؛ قالت: فلما كان عام الفتح أخذه سعد بن أبي وقاص وقال: إين

۱. وسائل الشیعه کتاب نکاح العبید - باب ۷۴، ص ۵۸۳، ح ۱.

٢- تلقيح مصنوعى /

أخى قد عهد إلى فيه ، فقام عبد الله بن زمعة ، فقال: أخى وابن وليدة أبي ولد على فراشه . [ثتساوقا إلى النبي ﷺ] فقال رسول الله ﷺ: هو لك يا عبد بن زمعة . ثم قال ﷺ: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» ثم قال ﷺ لسودة بنت زمعة زوج النبي ﷺ: احتججي منه يا سودة . لما رأى من شبهه بعتبة . فما رأها حتى لقى الله تعالى » .^١

عايشه می‌گوید : عتبه بن ابی وقاراًص به برادرش سعد بن ابی وقاراًص وصیت کرده بود که فرزند کنیز زمعه ، از من است ، او را نزد خود بیاور . هنگامی که سال فتح مکه فرا رسید ، سعد آن پسر را گرفت و گفت : این پسر ، فرزند برادر من است . برادرم در مورد او به من وصیت کرده است . پس عبدالله بن زمعه ایستاد و گفت : این پسر ، برادر من و فرزند کنیز پدرم است که بر فراش او زاده شده ، [پس با هم به نزد رسول خدا رفته و] پیامبر ﷺ به عبدالله بن زمعه فرمود : آن پسر ، از آن توست و سپس فرمود : فرزند از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نسبت .

آن گاه ، چون پیامبر ﷺ مشاهده کرد که آن پسر به عتبه شباهت دارد ، به همسر خود سوده ، دختر زمعه ، فرمود : خود را از آن پسر بپوش ؛ و آن پسر تا آخر عمر سوده راندید .

با توجه به سند این روایت در کتب روایی شیعه و اهل سنت، در صدور قطعی آن و دست کم در اطمینان به صدور آن شکگی نیست؛ لذا باید درباره دلالت کلمه‌ها و حمله‌های آن بحث کرد:

١. صحيح مسلم، ج٤، ص١٧١. صحيح بخاري، ج٢، ص٣ (باب تفسير الشبهات).

معانی کلمات روایت:

۱. الولد: معنی آن روشن است .

۲. الفراش : « فرش » و « فراش » گاهی در معنی « مفروش » [آنچه که برای نشستن یا خوابیدن بر روی آن ، روی زمین پهن می شود] به کار می رود و گاهی به طور کنایی در معنی زن یا شوهر استعمال می شود . از موارد کاربرد این کلمه در احادیث یادشده و از سیاق این روایات روشن می شود که مراد از این واژه در روایت مورد بحث ، همین معنی کنایی است و منظور از آن شوهر زن یا مالک کنیز است .

۳. عاهر: به معنی مرد زناکار است .

۴. حجر: گاهی بطور کنایی در معنی نومیدی و بی بهره بودن بکار می رود . همانطور که واژه تراب به معنی خاک نیز بطور کنایی در همین معنی بکار می رود و گفته می شود : « مَا لَهُ إِلَّا التَّرَابُ » یعنی ، جز خاک چیزی ندارد . برخی نیز گفته اند مراد از سنگ در این روایت ، سنگ رجم است ، ولی به هر حال چه مراد از آن مطلق سنگ باشد و چه سنگ رجم - به معنی نومیدی و محروم بودن است .

جمله های روایت:

۱. الولد للفراش : به این معنی است که فرزند به شوهر یا مالک کنیز تعلق دارد ، نه اینکه بر زناکار تعلق داشته باشد یا فرزند شببه شمرده شود . خلاصه آنچه از این جمله فهمیده می شود ، اختصاص و انحصار است : اختصاص ، از « لام » در « للفراش » استفاده می شود چون قطعاً مراد از آن ، ملکیت نیست و انحصار ، از « ال » در « الفراش » ؛ همانطور که از جمله « الرجل زید » نیز منحصر بودن جنس رجل در زید فهمیده می شود . اینکه گفته شود اختصاص ، حصر را نیز می فهماند ؛

٢- تلقيح مصنوعي

درست نیست زیرا از جمله‌ای مانند «الجل للفرس» اختصاص فهمیده نمی‌شود، اما انحصار فهمیده نمی‌شود و منافاتی ندارد که علاوه بر «جل» چیز دیگری نیز به «فرس» اختصاص داشته باشد.

باید یادآور شد که جمله «الولد للفراش» به ظاهر جمله خبری است ولی در واقع انسائی است، چون اگر انسائی نباشد، در بعض مواقع مستلزم دروغ و خلاف واقع است. شارع مقدس این جمله را برای حفظ نسب‌ها و مصلحت‌هایی دیگر که ما از آنها بی اطلاعیم، بیان فرموده است. بلکه، روشن است که در قطع طریقی محض، جعل یا سلب حکم از آنچه که مورد قطع است، ممکن نیست. حدیثی از پیامبر ﷺ نیز بر این مطلب دلالت دارد:

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَهُ فَقَالَ: كُنْتَ أَعْزَلَ عَنْ جَارِيَةٍ لِي، فَجَاءَتْ بِوْلَدٍ.
فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَكَاءَ قَدْ يَنْفَلُتُ فَالْحَقُّ بِهِ الْوَلَدُ.

« مردی نزد حضرت رسول ﷺ آمد و گفت : کنیزی که هنگام آمیزش با او ، عزل می کردم ، فرزندی به دنیا آورد . حضرت ﷺ فرمود : گاهی بند مشک رها ممی شود . و فرزند را به آن مرد ملحق کرد .

چون از این حدیث معلوم می‌شود که اگر خود فراش به تنها یی موضعیت داشت و قطعی یا عدم قطعی به آمیزش در آن دخالتی نداشت - آوردن جمله «ان الوکاء قد بنفلت» در روایت به عنوان تعلیل، درست نبود.

به هر حال ، شکّی نیست که این حکم مربوط به جایی است که در مورد نسبت فرزند ، شکّ وجود داشته باشد ، ولی اینکه علت و مناط آن چیست ، مشخص نیست ؟ ممکن است مناط آن ظنّ نوعی و کشف ناقص باشد و ممکن است حکم ، تعنی بوده و همچون اصول عملیه ، موضوع آن شک باشد و مناط

آن این باشد که فرزندان را از آنودگی زنا در مقام ظاهر، پاک نماید؛ و یا حکمی حکومتی از ناحیه آن حضرت ﷺ باشد که به منظور حفظ مصالح نظام و نگهداری نسبها و میراث بیان شده است. احتمال اخیر با ظاهر بعضی از روایات سازگارتر است، مانند حدیثی که در بحار آمده است که امام علی فرمود: «إِنَّمَا لَمْ أُنْهِ بِنَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ قَالَ: ...» که نفی و انکار را به حضرت رسول ﷺ نسبت داد نه به خداوند متعال و از این مطلب معلوم می‌شود که این حکم از احکام حکومتی آن حضرت ﷺ است که خداوند در آیه «أطِيعُوا اللهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ» اطاعت آن را واجب کرده است.

و نیز مانند این سخن ائمه علیهم السلام که در ذیل روایت صیقل و علی بن جعفر و سعید، فرموده‌اند: «وليصبر لقول رسول الله ﷺ»، چون اگر این حکم از احکام خداوند متعال بود، ائمه علیهم السلام می‌فرمودند که باید به خاطر حکم خداوند صبر کند؛ و همچنین مانند سخن حضرت رسول ﷺ در روایت عایشه «هو لك» که ظهرور دارد در انشاء حکم در مورد نزاع.

البته اینکه در روایت عایشه، حضرت ﷺ پس از این سخن «هو لك» به سوده امر فرمود که خودش را از آن پسر بپوشاند، احتمال اوّل را تأیید می‌کند، چون این حکم، نوعی احتیاط برای حفظ برخی از آثار واقعی است. مطلب دیگر اینکه: از مطلق بودن برخی از روایات یاد شده - و حتی صدور برخی از آنها (مثل حدیث عایشه) در مواردی که ظن بر خلاف قاعده فراش وجود دارد - معلوم می‌شود که این قاعده حتی در صورتی که ظن بر خلاف آن باشد نیز معتبر است. و اینکه در روایت عایشه، حضرت ﷺ به سوده امر فرمود که خود را بپوشاند، (چون با حکم به ملحق نمودن فرزند به زمعه، منافات دارد)، بر استحباب یا ارشاد به نیکو بودن احتیاط، حمل می‌شود؛ علاوه بر اینکه سند این حدیث ضعیف است و

٢ / تلقيح مصنوعي

نمی تواند ، اطلاق احادیث یاد شده را که اعتبار آنها روشن است ، مقید نماید و ما آنرا به خاطر تأیید مطلب ذکر کردیم نه برای استناد به آن ؛ و اینکه احتمال دادیم امر به سوده ، استحبابی باشد ، به دلیل قاعدة تسامح در ادله سنن است .

۲. وللعاهر العجر : در مورد این جمله دو احتمال است . اول اینکه این جمله
کنایه از محروم بودن زناکار از ارث باشد . مؤید این احتمال ، صحیح حلبی از امام
صادق طیفلا است : قال :

«أيما رجل وقع على وليدة قوم حراماً ثم اشتراها فادعى ولدتها فإنه لا يورث منه شيء، فإنَّ رسول الله ﷺ قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر...»

کسی که پس از آمیزش نامشروع با کنیز دیگران ، آن را بخرد و فرزند کنیز را از آن خود بداند ، از او ارث نمی برد ، چون رسول خدا ﷺ فرمود : فرزند از آن فراش است و پرای زناکار سنگ است .

البته اين حديث در صورتی مؤيد احتمال اول است که مراد امام طیلا استناد به جمله دوم باشد ، و همين امر با سياق روایت سازگارتر است .

احتمال دوم: مراد این باشد که زناکار بهره‌ای جز سنگسار شدن ندارد. البته در صورتی این جمله مفید حصر است که قاعدة «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر» [متقدم آوردن آنچه که باید مؤخر آورده شود، مفید حصر است] را قبول داشته باشیم؛ در غیر این صورت، معنی جمله این است که: بهره زناکار، سنگسار شدن است. اشکال این احتمال این است که زناکار در صورت همسر داشتن، رجم می شود و اگر همسر نداشته باشد، باید شلاق بخورد.

بنابراین با وجود دو احتمال ، امر دائر است بین تخصیص و تخصّص یا اطلاق و تقیید ، و اگر بپذیریم که عقلا در چنین مواردی به اصل عموم و اطلاق

۱۰ - آنلاین مکالمه ای از قرآن

استناد می‌کنند، این دو اصل اقتضا می‌کنند که دومی راجح باشد، اما جنین رویه‌ای از عقلا در نزد ما محرز نیست. پس از دانستن معنای لغات و جمله‌های قاعدة یاد شده، باید گفت: الف و لام در «الولد للفراش» ظاهراً الف و لام جنس است و لذا مفید عموم و شمول است و فرزند حاصل از تلقیح مصنوعی رانیز شامل می‌شود؛ البته این مطلب در صورتی صحیح است که ولد عرفاً منصرف به فرزند حاصل از آمیزش نباشد. چون در این صورت، فرزند حاصل از تلقیح را شامل نمی‌شود و در مورد آن باید به قرعه متولّ شد. مگر اینکه گفته شود فراش طریقت دارد و طریقت آن هم از باب غلبه است و آمیزش دخالتی در آن ندارد.

آنچه گفته شد درباره حکم انتساب فرزند ، به مرد است ، حال باید در مورد حکم انتساب آن به زنی که مورد تلقیح واقع شده بحث کرد و باید دید که آیا زن از فرزند تلقیحی ارث می برد یا خیر . ممکن است توهم شود که چنین فرزندی مانند زنانزاده است ولذا ارشی در کار نیست ، ولی چون حکم مقیس علیه یعنی ارث نبردن از زنانزاده ، مورد اختلاف است ، ابتدا باید از این مسأله بحث کنیم و سپس حکم مقیس [ارث نبردن از فرزند حاصل از تلقیح] را بررسی نماییم .

مشهور فقهاء بر این عقیده‌اند که زنانه‌ای که مادرش ملحق نسمی شود، اما از صدوق و ابی علی و ابی الصلاح یونس بن عبد الرحمن -که بسو طبق رجال کشی، امامتۀ اجماعاً به فقیه بودن وی معتبر فند -خلاف این عقیده، حکایت شده است.

مشهور فقهاء، برای سخن خود به چند حدیث استناد می‌کنند:

۱. صحیح حلبی از امام صادق علیه السلام : قال:

«أيما رجل وقع على وليدة قوم حراماً ثم اشتراها وادعى ولدتها فإنه لا يورث منه شيء، فإنَّ رسول الله ﷺ قال: «الولد للفرش وللعاهر الحجر ولا يورث ولد الزنا إلا

رجل يدعى ابن ولدته!

کلینی علیه السلام با سند خود از ابی بصیر و زید شحّام شبیه این روایت را نقل کرده است.

٢- صحيح ابن سنان از امام صادق علیه السلام قال : سأله فقلت له : جعلت فداك كم
ديبه ولد الزنا ؟ قال : يعطى الذي أتفق عليه ما أتفق عليه . قلت : فإنه مات وله مال ، من
ميرثه ؟ قال : الإمام .

به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم ، دیه زنزااده چقدر است؟ گفت: به کسی که در مورد او مخارجی را متحمل شده ، آنچه خرج کرده ، پرداخته میشود .
گفتم: اگر زنزااده بمیرد و از اموالی برجای ماند ، چه کسی وارث اوست؟ گفت: امام .

٣. رواية محمد بن اشعري : « قال : كتب بعض أصحابنا إلى أبي جعفر الثاني عليه السلام معى يسألة عن رجل فجر بامرأة ثم إنّه تزوجها بعد الحمل فجأة بولد هو أشبه خلق الله به فكتب بخطه وخاتمه : الولد لعنة لا يورث^٢ .

با جمیع از دوستان به امام جواد علیه السلام نامه‌ای نوشتم و از او سؤال کردیم که مردی با زنی زنا کرده و پس از باردار شدن ، با او ازدواج می‌کند و زن فرزندی می‌آورد که از همه مردم به آن مرد شبیه‌تر است . امام علیه السلام با خط و مهر خود در حجاب نوشت : کسی از زنانزاده ارث نم نمیدهد . »

واژه «غی» در لغت به معنی گمراهی است ولی در حدیث بالاکنایه

^١. وسائل الشیعه، ج ١٧، ب ٨، ص ٥٦٦، ح ١.

٢. وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ٥٦٧، ح ٢.

فقه اهل بیت ۱۰

از زناست . پوشیده نیست که اطلاق سه حدیث یاد شده ، بلکه عموم حدیث سوم در صورتی که «لام» برای بیان علت باشد - مادر را هم شامل می شود .

شیخ صدوق علیه السلام نیز برای سخن خود به چند حدیث استدلال می کند :

۱. موئمه اسحاق بن عمار از امام صادق از پدرش علیه السلام : «إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ يَقُولُ : وَلَدُ الزَّنَاءِ وَابْنُ الْمَلَاعِنَةِ تَرَثَ أُمَّهُ وَأَخْوَالَهُ وَإِخْوَتَهُ لَأُمَّهُ أَوْ عَصَبَتْهَا»^۱ .

حضرت علی علیه السلام می فرمود : فرزندی که از راه زنا یا ملاعنه متولد شده باشد مادر ، دائی ها و خواهران مادری یا اقوام مادری او از او ارث می برند .

۲. مرسلة صدوق : «قال : روی أنَّ دِيَةَ وَلَدِ الزَّنَاءِ ثَمَانٌ مَائَةٌ دِرْهَمٌ وَمِيراثُهُ كَمِيراثِ ابْنِ الْمَلَاعِنَةِ» .

صدوق می گوید : روایت شده است که دیة زنانزاده هشتصد درهم است و ارث او مانند ارث فرزند ملاعنه است .

۳. روایتی از یونس : «قال : میراث ولد الزنا لقرباته من قبل أُمَّهُ عَلَى مِيراثِ ابْنِ الْمَلَاعِنَةِ» .

میراث زنانزاده - همچون میراث فرزند ملاعنه - متعلق به اقوام مادری اوست .

روشن است که قاعدة حل تعارض اقتضا می کند که روایات مطلق را با موئمه اسحاق مقید کنیم ولی برخی در این سه روایت مناقشه کرده و گفته اند : سند موئمه اسحاق ضعیف است چون مشتمل بر غیاث بن کلوب است - که از اهل سنت است - و شیخ علیه السلام این روایت را شاذ دانسته و گفته است که به خاطر چنین روایتی نمی توان از روایات سابق دست کشید ؛ همچنین مرسلة صدوق به خاطر مرسی بودن

۱. وسائل الشیعه، ص ۵۶۹، ح ۲.

٢ / تلقيح مصنوعى

و روایت یونس به دلیل مستند نبودن به امام علی^ع و احتمال اینکه رأی خود یونس باشد، مورد اشکال واقع شده است. علاوه بر اینکه محتوای هر سه روایت با نظر اهل سنت مطابق است و لذا یا باید بر تقيّه حمل شود و یا بر این فرض که مادر طفل، زناکار نیست، چون در این صورت مادر و اقوام مادری طفل، به خاطر وجود نسبت شرعی، از او ارث می‌برند. بنابر این چنین طفلی، مانند فرزند ملاعنه است.

اما هر سه اشکال را می‌توان دفع کرد : در کتاب عده آمده است که غیاث بن کلوب ثقه است و امامیه به روایات وی عمل کردند ، شاذ بودن این روایت نیز او لاً پذیرفته نیست چون روایت یونس نیز در همین زمینه وجود دارد و احتمال دارد که مرسله صدوق ، به استناد روایت دیگری باشد و ثانیاً بر فرض که شاذ باشد ، شذوذ تنها در صورت وجود تعارض بین روایت شاذ و دیگر روایات ، ضرر می‌رساند ؛ حال آنکه تعارض بین روایات مطلق و روایات مقید ، تعارض ابتدائی است ؛ ذکر روایت مرسله نیز به خاطر استناد به آن نیست بلکه به خاطر تأیید است . البته در مورد اینکه صدوق در مقدمه کتاب من لا يحضره الفقيه متعهد شده است که روایاتی را که از نظر او حجت است نقل کند ، باید گفت که او لاً وی در موارد بسیاری بر خلاف این وعده عمل کرده و ثانیاً حجت بودن روایت در نظر ایشان برای ما فایده‌ای ندارد چون احتمال دارد ایشان به قرایینی استناد کرده باشد که در نزد ما معتبر نباشد ؛ در مورد یونس هم گمان نمی‌رود که رأی ائمه علیهم السلام را با رأی خودش دفع نماید ؛ صدور روایات مذکور از باب تقیه نیز او لاً از حضرت امیر علیهم السلام بعید است و ثانیاً تنها در صورت تعارض بین روایات ، بر تقیه حمل می‌شوند ، حال آنکه در اینجا تعارض در کار نیست .

نتیجه اینکه : عقیده خلاف مشهور که فرزند به مادر ملحق می شود و بین آنها رابطه ارث وجود دارد ، قوی تر است .

فقه اهلیت ۱۰

آنچه گفته شد در مورد حکم مقیس عليه بود ، و اما حکم مقیس یعنی فرزند حاصل از تلقیح ، چنین فرزندی به طریق اولی به مادرش ملحق می شود ، و علاوه بر این ، در عرف و لغت به چنین طفلی ، فرزند آن زن ، گفته می شود و نیز آیه شریفه : «إِنَّ أُمَّهَا تَهُمْ إِلَّا الْلَّائِي وَلَدَنَّهُمْ»^۱ ، بر این مطلب دلالت دارد چون بر طبق این آیه ، ملاک [وجود رابطه مادری و فرزندی] زاییده شدن از زن است و در محل بحث ما ، فرض بر این است که فرزند از زن زایید می شود ، بنابر این عمومات ارث و احکام ولادت به حال خود باقی است و فرزند متولد از تلقیح راهم شامل می شود . دلیل دیگر بر ملحق شدن فرزند به مادر ، روایت محمد بن مسلم و اسحاق بن عمار است که قبلاً گذشت ، چون این سخن امام علی^{علیه السلام} : ویرد إلى أبيه (به پدرش برگردانده می شود) با الغاء خصوصیت ، محل بحث راهم شامل می شود . با چشم پوشی از تمام این ادله ، دلیل دیگر بر ملحق شدن فرزند به مادر ، مطلبی است که در روایت اسحاق آمده است . در این روایت امام علی^{علیه السلام} فرمود : ولد الزنا ترثه قرابه أمه ... (اقوام مادری زنزاده ، از وری ارث می برند) .

و اما حکم فرزند ، نسبت به صاحب نطفه :

اگر بدانیم که فرزند از آب او به وجود آمده ، شکی نیست که فرزند به شوهر ملحق نمی شود ، چون علم داریم که فرزند به او ملحق نمی شود ، در چنین صورتی بحث در این است که آیا فرزند به صاحب نطفه ملحق می شود و یا به هیچ کس ملحق نمی شود ؟ چون از طرفی مفهوم جمله «الولد للفراش» این است که کسی که فراش ندارد ، فرزندی ندارد و از طرف دیگر - همانطور که قبلاً دانستید - این حدیث مربوط به مواردی است که شک داشته باشیم ، فرزند از آب چه کسی بوجود آمده

۱ . مجادله / ۲ : «تنهای زنانی که آنها رازاده‌اند ، مادر آنها هستند» .

٢ / نَفْيِ مُصْنَعِي «»

است . علاوه بر اینکه به صاحب نطفه از تلقیح مصنوعی ، قطعاً «عاهر» یعنی زناکار گفته نمی شود و مفهوم جمله «وللعاهر الحجر» این است که غیر زناکار ، بی بهره نیست ؛ و بر فرض تعارض [بین این دو مفهوم] ، شکی نیست که فرزند از او متولد شده و در عرف و لغت بر آن طفل ، فرزند اطلاق می شود ؛ همچنین صحیحه محمد بن مسلم و روایت اسحاق بن عمار تصریح می کنند که فرزند به پدرش (صاحب نطفه) ، ملحق می شود .

